

پازل زندگی خود را چگونه می‌چینید؟

خدایا!

من آموخته‌ام با تو بودن چه قدر آسان است.
من آموخته‌ام در کنار تو بودن یعنی همه چیز.
من آموخته‌ام با یاد تو بودن یعنی اندیشیدن
در عمق.

من آموخته‌ام تو را صدا کردن یعنی آرامش
خاطر.

خدایا! کمک کن تا پیام‌م این زندگی را که
تو به من هدیه کرده‌ای، شاداب‌تر و سالم‌تر
بسازم.

خدایا! من آموخته‌ام که در هر لحظه به
درگاه تو نیایش کنم و شکرگزار دریای
بی‌کران رحمت تو باشم.

«جکسون براون»

من آموخته‌ام که در درون لحظه‌ها زندگی کنم، نه برای لحظه‌ها و حتی
به دنبال لحظه‌ها بروم.

من آموخته‌ام که به خود نگاه کنم و از عقل بی‌کرائم استفاده نمایم
و عشق را در خود و دیگران ببینم و زندگی را یک راز بدانم زیرا به دنبال
راز رفتن، به من زیبایی می‌دهد.

من آموخته‌ام که زندگی مانند یک پازل است که به موقع باید
قطعه‌های آن را کنار هم بگذارم و در نهایت از شاهکاری که در حال
ساختن آن هستم، لذت ببرم.

این پازل، مال من است و منحصر به فرد است از تولد تا مرگ.

من خودم را با خود، مقایسه می‌کنم چون پازل من با دیگری فرق
دارد حتی با فرزندم، همسر، اطرافیانم و انسان‌های دیگر.

مسئله‌های دوران زندگی‌ام که تا به امروز گذشته و قطعه‌های پازل
آن را چیده‌ام، در زندگی‌ام نقش بسته است، پس نمی‌توانم همان پازل
را برای دیگران و حتی برای فرزندم بخواهم، چون با تولد فرزندم در
پازل زندگی‌ام، او هم دارای یک پازل می‌شود و هرچه این پازل توسط
اطرافیان، کم‌تر دستکاری شود، او با رشد خود و تصمیم به موقع و برخوردار

بودن از خلاقیتش، پازل زیباتری
نسبت به زمان خود می‌سازد و از
شاهکار خود لذت می‌برد. چون در
درون لحظه‌ها می‌تواند با فکر خود

و انتخاب صحیح قطعه‌ها حتی با کم‌ترین اشتباه، شاهکار زندگی زیبایش
را بسازد.

این شاهکار به طور دقیق مشخصه‌ی تعهد ریشه‌دار و پایدار اوست که
باعث می‌شود بر زندگی تسلط یابد. درحقیقت، من با آموختن زندگی زیبا و
خود را عامل حرکت دانستن، قطعه‌های پازل را کنار هم می‌چینم. درواقع
صحیح‌چیدن قطعه‌هاست که مرا ساخته و پرداخته می‌کند.

بگذارید داستانی از دو برادر دوقلو برای تان بگویم:

دو برادری که یکی در فقر و اعتیاد و دیگری در تحصیلات، ثروت
و زندگی زیبا به سر می‌بردند، در یک مصاحبه از آنان سؤال شد که عامل
بدبختی و خوشبختی شما چه بوده است؟
اولی گفت پدرم، دومی گفت پدرم.

تا توانی نیکی کن و بر کار را با کردار نیک، از کار زشت بازدار. (امام علی (ع))

کلام

